

## مسئله صادق سازی و گراندینگ

ارائه: دکتر امیر جلیلی قاضی زاده

ناقد: دکتر حجت ایمانی کیا

### اشاره

استاد پس از مفهوم شناسی بحث، یعنی صادق سازی و گراندینگ، به رابطه این دو می پردازد و می گوید رابطه صادق سازی، رابطه گراندینگ است؛ یعنی گزاره های صادق بر روی صادق سازها گراند و مبتنی می شوند و یک ربط وجودی به صادق سازها دارند ولی غیر علی؛ و چون گزاره های صادق عناصر بنیادین جهان طبیعت نیستند، صادق سازها هستند که بنیادین هستند. گزاره های صادق در واقع دارند بر صادق سازها سوار می شوند. بنابر دیدگاه استاد، گزاره های امکانی نیازمند صادق هستند و لذا می گوید در این جلسه، کاری به گزاره های تحلیلی و ضروری نداریم. این دیدگاه حداکثرگرا است.

اما اگر بگوییم هر صدقی یا دسته مهمی از صدق ها که شامل صدق های امکان می باشند، صادق ساز می خواهند، یک سری مسائلی برای ما ایجاد می شود، از جمله گزاره های صادق سالبه که بحث ما ناظر به همین قسمت است. استاد مثال می زند که شهوداً به نظر می رسد که وقتی می گوییم «روی این میز خودکاری نیست»، چیزی این گزاره را صادق نمی کند بلکه «عدم وجود خودکار است» که این گزاره را صادق می کند که لازم است برای گزاره صادق سالبه فکری کرد؛ چون صادق ساز سر راستی ندارد و بحث ناظر به همین است. البته راه حل هایی برای این مسئله بیان شده است: راه حل هایی چون توسل به واقعیت های منفی؛ راه حل مبتنی بر طرد و راه حل مبتنی بر تمامیت امور باقی.

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان دقیق تر و چیزی که می خواهم در مورد آن حرف بزنم و مسئله اصلی، گراندینگ و مسئله صادق سازی گزاره های صادق سالبه است. من ابتدا چندواژه را توضیح می دهم.

منظور از صادق سازی چیست؟

ابتدا بیان شهودی از بحث بیان می کنم و آن را صورت بندی می کنم.

به نظر می‌رسد که گزاره‌های صادق، به واسطهٔ یک چیزی (واقعیتی) در جهان صادق می‌شوند. مثلاً این گزاره که خودکار روی میز است، یک گزارهٔ صادق است. به واسطهٔ آن واقعیتی که در جهان هست این گزاره صادق شده است. این رابطه هم رابطهٔ یک‌طرفه است، یعنی در واقع جهان هست که گزاره‌ها را صادق می‌کند. می‌شود در قبال یک اصل، این موضوع را می‌شود این‌طوری هم صورت‌بندی کرد. به ازای هر ایکس، اگر ایکس صادق باشد، آنگاه وای وجود دارد که وای صادق‌ساز ایکس است. (هر ایکس با هر هویتی که داشته باشد) هر گزاره‌ای اگر قرار باشد صادق باشد، یک واقعیتی به‌عنوان صادق‌ساز در جهان دارد که آن گزاره را صادق می‌کند. در واقع این اصل همان بیان شهود اولیه است؛ بنابراین می‌شود چند اصطلاح را هم تمییز داد. در مورد این اصل چهار سؤال می‌توان مطرح کرد.

اولین سؤال؛ ایکس‌ها چه هویتی هستند؟ آیا گزاره‌ها هستند که متصف به صدق می‌شوند؟ هویتِ حامل صدق چیست؟ آیا جمله است که متصف به صدق باشد؟ که این بحث ما نیست و پیش‌فرض می‌گیریم که آن چیزی که به صدق متصف می‌شود، گزاره است.

دومین سؤال؛ صادق‌سازها چه نوع هویتی هستند؟ ما یک‌سری گزاره‌های صادق داریم و یک‌سری چیزهایی که گزاره را صادق می‌کنند، خود اینها چه نوع هویتی‌اند؟ این هم محل بحث نیست.

سومین سؤال؛ ماهیت آن رابطهٔ صادق‌سازی چه ماهیتی است؟ از این هم بحث نمی‌کنیم.

چهارمین سؤال؛ دامنهٔ شمول اصل صادق‌سازی تا چه حد است؟

اصلی گفتیم که هر چیزی که صادق است، صادق‌ساز می‌خواهد. آیا می‌توانیم این اصل را بدون هیچ محدودیتی بپذیریم؟ یا اینکه یک‌سری گزاره‌ها هستند که صادق‌ساز نمی‌خواهند.

به نظر می‌رسد گزاره‌های تحلیلی که به واسطه معنای کلماتشان صادق هستند، اینها نیاز به صادق‌ساز ندارد. مثلاً الف، الف است. چون در این جهان چیزی نیست که آن را صادق کند و به واسطه معنای خودش صادق است. گزاره‌های امکانی، نیازمند صادق هستند و کاری به گزاره‌های تحلیلی و ضروری کاری نداریم. این دیدگاه حداکثرگرا یا ماکسی‌مالیسم است.

حالا اگر بگوییم هر صدقی یا دسته مهمی از صدق‌ها که شامل صدق‌های امکان می‌باشند، صادق‌ساز می‌خواهند، یک‌سری مسایلی برای ما ایجاد می‌شود؛ از جمله گزاره‌های صادق سالبه که بحث ما ناظر به همین قسمت است.

شهوداً به نظر می‌رسد که وقتی می‌گوییم روی این میز خودکاری نیست، چیزی این گزاره را صادق نمی‌کند بلکه «عدم وجود خودکار» است که این گزاره را صادق می‌کند که لازم است برای گزارهٔ صادق سالبه فکری کرد، چون صادق‌ساز سر راستی ندارد و بحث ناظر به همین است که راه‌حلهایی برای این مسئله بیان شده است:

1) راه حل توسل به واقعیت‌های منفی است؛

2) راه حل مبتنی بر طرد است؛

3) راه حل مبتنی بر تمامیت امور واقع.

این سه راه حل مختصراً بیان می‌شود و نقد می‌شود و راه حل چهارمی که جدیداً گفته شده است را مطرح می‌کنم.

بر اساس راه اول - که راسل قایل به این حرف بوده است - همان طور که ما در جهان واقعیت (فکت) های ایجابی داریم مثل خودکار روی میز است، فکت‌ها و واقعیت منفی هم در جهان داریم. یعنی عدم وجود خودکار روی میز یک واقعیت است که در عرض واقعیت‌های ایجابی است؛ و این واقعیت‌های منفی هستند که گزاره‌های صادق سالبه را صادق می‌کنند.

### توضیح یا نقد

به نظر می‌رسد که مشکل اصلی این راه حل خلاف شهود بودن واقعیت منفی است. شهود ما می‌گوید آنچه که در جهان است، همین واقعیت‌های ایجابی است ولی در رابطه با واقعیت‌های منفی اقتناع نمی‌شود.

### چهار گزاره صادق:

1. جهان، همه آن چیزی است که موجود است که می‌شود جهان.
2. آنچه که موجود است به نحو ایجابی (بر اساس شهود) موجود است.
3. بعضی گزاره‌های سالبه در باب جهان، صادق هستند.
4. هر گزاره یا هر ادعایی که در باب جهان صادق باشد، توسط چیزهایی صادق شده است که در واقع همان اصل صادق‌سازی بود.

نتیجه اینکه: گزاره‌های صادق سالبه بایستی صادق‌سازهای ایجابی داشته باشند.

گفتیم یکی از راه حل‌ها مبتنی بر طرد است، که می‌گوید هر گزاره صادق سالبه را که در نظر بگیرید یک واقعیت ایجابی در جهان وجود دارد که این واقعیت نقیض گزاره سالبه ما را طرد می‌کند و چون طرد می‌کند خود گزاره سالبه در واقع صادق می‌شود. گزاره سالبه نقیضش می‌شود یک واقعیت ایجابی، و یک واقعیت ایجابی دیگری داریم که این واقعیت ایجابی جدید را طرد می‌کند و نقیض آنکه خود گزاره صادق سالبه باشد صادق است.

مثلاً فرض کنید گزاره صادق سالبه (این خودکار قرمز نیست) را در نظر بگیرید، یک واقعیت ایجابی وجود دارد (اینکه این خودکار آبی است) که نقیض آن گزاره سالبه که این خودکار قرمز است را طرد می‌کند، چون

خودکار قرمز است را طرد می‌کند؛ پس خودکار قرمز نیست صادق است که همین، صادق‌ساز گزاره صادق سالبه اولمان می‌شود.

بنابراین برای گزاره‌های صادق سالبه نیاز نیست به واقعیت‌های منفی متوسل شویم؛ بلکه با همین واقعیت‌های ایجابی می‌توانیم آن مسئله را حل کنیم.  
ولی این راه‌حل اشکالاتی دارد:

1) یکی اینکه این راه‌حل مبتنی بر پذیرش واقعیت‌های منفی است به این شکل که وقتی می‌گوییم خودکار آبی است، خودکار قرمز است را طرد می‌کند، ادعای سالبه ما این است: این یعنی خودکار آبی است با خودکار قرمز است جمع نمی‌شود و ناسازگار است که در واقع یک ادعای سالبه داریم مطرح می‌کنیم، قابل جمع نبودن واقعیت این خودکار آبی است با این واقعیت که خودکار قرمز است، یک ادعای سالبه را مطرح می‌کنیم؛ که در واقع برای حل این مسئله دوباره داریم یک واقعیت منفی را می‌پذیریم.

2) دوم اینکه همه گزاره‌های صادق سالبه به این صورت نیست که واقعیت ایجابی داشته باشد که نقیض آن را طرد کند. مثلاً در قطب شمال پنگوئن نیست، این یک گزاره صادق است. چه واقعیتی ایجابی می‌تواند نقیض آن را طرد کند؟ که نقیض آن می‌شود: در قطب شمال پنگوئن هست که چه واقعیت ایجابی را می‌تواند این را طرد کند؟ به نظر می‌آید که واقعیتی نیست که بتواند طرد کند. پس این ادعا همه گزاره‌های صادق سالبه را شامل نمی‌شود و پوشش نمی‌دهد.

راه‌حل سوم، مبتنی بر تمامیت امور واقع یا تمامیت وضع امور است (قول آرمسترانگ). مثلاً فرض کنید فقط یک خودکار روی این میز است. پس این گزاره که: لیوان روی میز نیست، یک گزاره صادق است. حالا دنبال صادق‌ساز این می‌گردیم؛ که صادق‌ساز آن همین گزاره فقط یک خودکار روی میز است می‌باشد. چون تمام آنچه که روی میز است همین خودکار است. حالا همین واقعیت اخیر می‌تواند صادق‌ساز اینکه لیوان روی میز نیست باشد، چون جایی برای لیوان نمی‌ماند و (آرمسترانگ) اسم این واقعیت را تمامیت امور واقع می‌گذارد.

### اشکال وارد بر این راه‌حل

مشابه اشکالات قبلی است که پذیرش واقعیت‌های منفی است. وقتی ما می‌گوییم تمام آنچه که روی میز است همین خودکار است. در واقع ما می‌گوییم این خودکار است و جز این چیز دیگری نیست که خبر از این می‌دهد که غیر از خودکار، چیز دیگری نیست که در واقع در دل واقعیت تمامیت امور واقع، یک واقعیت منفی است.

مشکل دومی هم هست که: تمامیت امور واقع، صادق‌ساز حداقلی نیست. من فعلاً این را توضیح نمی‌دهم و اگر فرصت بود برمی‌گردم.

تمام آنچه گفته شد در واقع یک دورنمایی از بحث بود و ریز تمام راه‌حل‌ها و تمام نقدها گفته نشد. راه‌حلی که اخیراً گفته شده است مبتنی بر ایده گران‌دینگ است.

قبل از توضیح مفهوم گران‌دینگ چند مثال را در نظر بگیرید، مثلاً سقراط و مجموعه‌ای که تنها عضو سقراط باشد یا بدن و مرزهای بدن یا پنیر و حفره‌های پنیر.

به نظر می‌آید در همه این زوج‌ها، عضو اول یک نوع تقدم وجودی نسبت به عضو دوم دارد. به عبارتی، عضو دوم، یک نوع وابستگی وجودی به عضو اول دارد. نمی‌شود سقراط نباشد و مجموعه تک‌عضوی سقراط باشد. این وابستگی وجودی، همان‌طور که مشهود است، علی و معلولی نیست و هر دو معلول چیز دیگری هستند و این وابستگی عضو دوم غیر علی است.

ما به رابطه‌ای که بین این دو زوج‌ها برقرار است، می‌گوییم رابطه گران‌دینگ که به نظر رابطه واحدی می‌آید که به نظر من در مورد علیت تقریباً همچنین کاری می‌کنیم. یعنی وقتی با مثال‌های مختلف علیت روبرو می‌شویم مثل آتش و گرما یا ضربه و احساس درد، به همه اینها یک چیز نسبت می‌دهیم: که در بین همه این زوج‌ها رابطه علی برقرار است که در گران‌دینگ هم همین‌طور است که ما با یک‌سری روابطی بین اشیا مواجه می‌شویم که رابطه وجودی است و علی نیست و یک رابطه واحد است. هر چند در واحد بودن این رابطه هم بحث شده که فعلاً محل بحث نیست و فرض می‌کنیم که اینها یک رابطه‌اند که به آن می‌گوییم گران‌دینگ. گران‌دینگ یعنی استوار و مبتنی. حالا با توجه به همین مفهوم، دو تعریف ارائه می‌دهم:

تعریف بنیادین بودن. می‌گوییم ایکس بنیادین هست، اگر و فقط اگر ایکس بر چیزی مبتنی نباشد که در چنین حالتی به آن می‌گوییم بنیادین است؛ و اگر چیزهایی ایکس را گران‌دینگ کنند به آن می‌گوییم مشتق است.

### رابطه مسئله صادق‌سازی و گران‌دینگ

یک از ادعاها این است که رابطه صادق‌سازی، رابطه گران‌دینگ است؛ یعنی گزاره‌های صادق بر روی صادق‌سازها گران‌د و مبتنی می‌شوند و یک ربط وجودی به صادق‌سازها دارند ولی غیر علی.

و چون گزاره‌های صادق عناصر بنیادین جهان طبیعت نیستند، (صادق‌سازها هستند که بنیادین هستند) گزاره‌های صادق در واقع دارند بر صادق‌سازها سوار می‌شوند.

راه‌حل شافر که برای مسئله صادق‌ساز گزاره‌های سالبه دارد، از اهمیت چندانی برخوردار نیست هر چند که مطرحش کردم ولی در مجموع کاری که او در واقع برای ساختار حرفش این حرف را گفته است.

### راه‌حل شافر برای مسئله صادق‌سازی گزاره‌های سالبه

او به دو گام اشاره دارد:

یکی را عرض کردم، درواقع رابطه صادق‌سازی، رابطه گراندینگ است. گزاره‌های صادق بر صادق‌سازها گراند می‌شوند.

گام دوم هم این است که تنها هویت بنیادین در جهان، خود جهان است که بر هیچ چیز هم گراند نمی‌شود. خود جهان مجموعه‌ای از بخش‌های جهان است که بقیه چیزها روی آن گراند می‌شوند.

با توجه به این راه‌حل روشن می‌شود که چون تنها هویت بنیادین جهان است، همه واقعیت‌های دیگر هم بر جهان گراند می‌شوند. وقتی که با گزاره‌های صادق سالبه مواجه می‌شویم برای مشابهت با همان درواقع راه‌حل تمامیت وضع امور خوب است.

به نظر می‌آید اشکال قبلی (آرمسترانگ) به این راه‌حل هم وارد است. وقتی می‌گویید جهان تنها هویت بنیادین است و همه چیز دیگر بر جهان گراند می‌شود، درواقع می‌گوییم که جهان بنیادین است و چیز دیگر بنیادین نیست. خب خود این واقعیت منفی است که می‌گوییم چیز دیگری بنیادین نیست. به نظر می‌رسد که این هم یک واقعیت منفی است و دوباره همان اشکال هم درباره شافر هم زنده می‌شود.

بعلاوه که راه‌حل شافر برای گزاره‌ها، صادق‌ساز حداقلی را فراهم نمی‌کند. یعنی چه؟ یعنی چون جهان تنها هویت بنیادین است و همه گزاره‌های صادق دارند بر جهان گراند می‌شوند. معنای این حرف این است که همه هر چیزی که صادق است توسط یک چیز واحد است که صادق می‌شود. مثلاً «خودکار روی میز است»، جهان دارد صادق می‌کند، و مثال «در این اتاق گربه وجود ندارد» را هم جهان صادق می‌کند. همه گزاره‌ها را یک چیز را صادق می‌کند، فقط کل جهان در صادق‌سازی یک گزاره یک منفرد نقش دارد و این صادق‌ساز، صادق‌ساز حداقلی نیست.

مثلاً فرض کنید که همین گزاره «خودکار روی میز است»، به نظر می‌آید که صادق‌ساز این گزاره همین واقعیت خودکار روی میز است. ولی اگر ما بگوییم صادق‌ساز این گزاره، این خودکار روی میز است نیست، این بعلاوه مجموعه یک عالمه چیز دیگر که این لب تاب روی میز است، الان شب است و خیلی واقعیت‌های دیگری که در عالم وجود دارد که همه را کنار هم بگذاریم، این هست که صادق‌ساز خودکار روی میز است می‌باشد که به نظر می‌آید صادق‌ساز بزرگی است و بی‌مورد مطرح شده است که برای صدق این گزاره که خودکار روی میز است همین تک واقعیت کافی بود دیگر چرا صادق‌سازتان را بزرگ کنید؟!

که این بحث صادق‌ساز حداقلی را مجمل اشاره کردم که اگر در سؤال‌ها باشد بیشتر توضیح می‌دهم. خلاصه، ما با یک سری گزاره‌های صادق سالبه مواجهیم و از یک طرف اصلی داریم که اصل صادق‌سازی است، به ما می‌گوید گزاره‌های صادق سالبه به واسطه چیزهایی صادق هستند که ما دنبال آن چیزها می‌گردیم و

در راه حل های ارایه شده به نوعی متصل شدند به واقعیت های منفی، که بخواهند مسئله را حل کنند و به نوعی واقعیت منفی در وجودشناسی شان راه دادند.

### یک پیشنهاد

در هستی شناسی (آنتولوجی) در دو یا سه ده اخیر این بحث مطرح شده است که آیا پرسش اصلی هستی شناسی این است که چه چیزی وجود دارند؟ یا نه، سؤال چیز دیگری است؟

در پرتو کارهایی که در حوزه گراندینگ شده این پاسخ به نظر درست تر می آید. یعنی پرسش اصلی این نیست که چه چیزهایی وجود دارند؛ بلکه این است که اشیاء به چه نحوه ای وجود دارد.

مثلاً این شیء، بنیادین است یا مشتق است؟ مثلاً در بحث اعداد، آیا نزاع طرف این دعوای اعداد این است که اعداد وجود دارند یا این است که اعداد به چه نحوی وجود دارند؟ به این دلیل که می گوئیم: دو، عدد اول است که یک گزاره ساده ریاضی است که از این گزاره نتیجه می گیریم که دو، وجود دارد و چون دو، وجود دارد پس عدد وجود دارد که در مورد آن حرف می زنیم و با همین برهان ساده می فهمیم که اعداد وجود دارند. حالا آیا نزاع اصلی این است که اعداد وجود دارند یا نه مسئله، بر سر نحوه وجودشان است؟

به نظر می آید که نزاع بر نحوه وجود اعداد است. آیا اعداد به نحو مستقل از ذهن و در عالم دیگر وجود دارند؟ آیا اعداد در ضمن اشیای انضمامی وجود دارند؟ نحوه وجود اعداد است که محل بحث است چراکه اعداد وجود دارند که در مورد آن حرف می زنیم.

به نظر می آید که واقعیت های منفی نیز که آنچه در ابتدا خلاف شهود به نظر می رسد این نیست که واقعیت های منفی وجود ندارند. ما در مورد واقعیت های منفی حرف می زنیم که: «عدم ابر، علت عدم باران است»، بالاخره به نحوه ای از وجود آن داریم حرف می زنیم و تحقیقی برای آن قایل شده ایم؛ ولی آنچه که محل بحث است این است که: آیا اینها به همان نحوی که واقعیت های ایجابی هستند، اینها هم در عرض هم هستند یا نه، یکی بر دیگری مبتنی می شوند؟ یعنی آیا واقعیت های منفی به نحوی بنیادین وجود دارند؟ و منکران می خواهند بگویند صرف وجود داشتن آنها خلاف شهود نیست.

عبارتی نقل شد که: جهان، همه آن چیزی است که موجود است و آنچه که موجود است ایجابی است، بعضی ادعاهای سالبه در باب جهان صادق هستند و هر ادعایی که در باب جهان، صادق باشد توسط چیزهایی که موجودند صادق شده است؛ که نتیجه می گرفت که گزاره های سالبه هم در راستای واقعیت های ایجابی صادق شده است.

درواقع اگر بخواهم اصلاح کنم باید بگویم: نه اینکه آنچه موجود است ایجابی است؛ بلکه «آنچه که به نحو بنیادین موجود است ایجابی است» ولی واقعیت‌های منفی می‌توانند موجود باشند البته نه به نحو بنیادین بلکه به نحو درایتیو موجود هستند.

راه حل حرف من یک حرف جدیدی نیست، صرفاً یک پیشنهادی است که به نظر گریزی از پذیرش واقعیت‌های منفی نیست ولی آنچه که واقعیت‌های منفی را غیرقابل پذیرش می‌کند، آن تلقی ما است که می‌خواهد اینها در عرض هم قرار بدهد یعنی اگر بخواهیم به واقعیت‌های منفی این‌طور نگاه کنیم که هستند اما نه به نحو بنیادین، درواقع آن خلاف شهودبودنش از بین می‌رود و خیلی هویت مشکوکی به نظر نمی‌رسد.

### دکتر حجت ایمانی کیا (ناقد)

چند نکته می‌گویم که دو نکته اول در تکمیل حرف ایشان هست و نکته آخر، سؤالی هست که با توجه به پیشنهادی که می‌دهند که از گراندینگ استفاده می‌کنند، چطور بحث گزاره‌های صادق سالبه را توجیه می‌کنند. نکته اول در بحث فکت‌های منفی است. تعبیر مشهور درباره فکت، این است که یک فکت، متشکل از یک پارتيکیولار جزئی و یک کلی است، کلی مصداق‌بخش شده؛ یا چند جزئی مثلاً و یک ریلیشن که به آن می‌گویند فکت.

مثلاً ما که در یک فاصله‌ای با هم نشستیم، این فاصله یک کلی (یونیورسال) هست که ما آن را اینستنشی‌ایت (مصداق‌بخش شده) کردیم و با توجه به آن تعبیر ساختار فکت‌های ایجابی روشن است اما در مورد فکت‌های منفی باید چی گفت؟

نکته دوم در مورد تعبیر فردا است که آقای جیس بیبل می‌کند که می‌گوید که مبتنی بر قطبیت است. یعنی عضویت که رابطه تحقق‌بخشی اینتسنشیشن کلی‌ها توسط جزئی‌ها یک رابطه است قطبی؛ مثلاً در یک جزئی گاهی می‌تواند در رابطه تحقق‌بخشی مثبت با یک کلی باشد و گاهی هم منفی مثلاً سیب قرمز در رابطه تحقق‌بخشی مثبت با کلی است و در رابطه با تحقق‌بخشی منفی با کلی مثلاً زرد بودن.

نکته بعد در مورد بحث مونیزم شافر هست که یک بحث درازدامنی دارد که تنها امر فاندالمتال، جهان است که منظورش از جهان، جهان کانترینت هست. به نظر می‌رسد این حرف خلاف شهود است که او می‌گوید کل بر اجزا مقدم هستند؛ در صورتی که همیشه اجزا بر کل مقدم هستند.

ولی به نظر من این درست نیست. استدلال‌هایی هست که بگوییم اجزا بر کل مقدم است. در گراندینگ که فرمودید، همان‌طور که واقعیت‌های ایجابی داریم، واقعیت‌های منفی هم داریم؛ اما در گراندینگ این بحث مطرح است که خود گراندینگ چی هست؟ ببینید شما می‌توانید مثال بزنید که این خودکار



آبی است. به نظر می‌رسد که این جمله شما، حال و اکنون است. گزاره‌های سالبه را فرض کردیم که گراند می‌شود بر گزاره‌های ایجابی. درباره گزاره‌های مربوط به گذشته و آینده چطور هست. گزاره‌های صادق سالبه مربوط به گذشته و آینده، گراندینگ چه نقشی دارد؟

### استاد جلیلی

یک در مورد فکت‌های منفی و بحث قطبیت مطالبی را عرض می‌کنم. این طور تقریر شده است که سیبی را در نظر بگیرید که این سیب زرد است و یک واقعیت ایجابی است که اگر بخواهیم ساختار آن این است: یک جزئی انضمامی که سیب است و یک کلی زرد رنگ بودن که توسط این جزئی تحقق پیدا کرده است.

اما در مورد فکت‌های منفی چی؟ رابطه تحقق بخشی را رابطه قطبی شده بفهمیم. این سیب زرد است یک واقعیت ایجابی است و این سیب قرمز نیست هم یک واقعیت منفی است. این ساختار در واقع متشکل از این عناصر است، سیب، کلی قرمزی، و رابطه تحقق بخشی منفی. یعنی قرمزی به نحو منفی در آن محقق شده است، همان طور که زردی به نحو مثبت محقق شده و کلی قرمزی به نحو منفی. خود رابطه تحقق بخشی یک رابطه قطبی است که ایده‌ای برای فهم فکت‌های منفی است که اشکال دارد.

ما یا یک مصداق بخشی مثبت داریم و یک مصداق بخشی منفی داریم که از دل این نظریه این اشکال درمی‌آید که:

هر جزئی با تمام کلی‌های عالم باید ارتباط داشته باشد؛ (یا به نحو مثبت یا به نحو منفی).

و مشکل اصلی این است که اگر بپذیریم که این سیب زرد است، این یک ویژگی سیب است ولی با تعبیری که آقای بیل می‌کند، وقتی می‌خواهیم بگوییم این سیب قرمز نیست، باید یک اشیای دیگری داشته باشیم که قرمز باشند. البته که به غیر از این اشکالات دیگری هم دارد.

**حضار:** ظاهراً اینجا صحبت از مصداق یافتن است؛ ولی اینجا دارد فرق گذاشته می‌شود. حالا فرق

مصداق نیافتن و مصداق منفی یافتن چیست؟

**جلیلی:** اشکال این نظریه همین است که می‌گوییم مصداق نیافتن چی می‌شود؟ می‌گوید یک جزئی با تمام

کلی‌ها در ارتباط است.

واقعیت منفی سیب و رابطه تحقق بخشی منفی با قرمزی است...

اشکال بعدی: اینکه بین قطب منفی و قطب مثبت تفاوت وجود دارد که در واقع قطب منفی همان قطب مثبت

نیست؛ که رابطه این همانی را به نحو منفی تحقق بخشیده است.

**حضار:** گراندینگ در زمانی هست یا در زمانی است نسبت به گزاره‌های گذشته...

**جلیلی:** شافر ادعایش این است که تنها هویت بنیادین در جهان، خود جهان است که یک نوعی از وحدت‌گرایی (مونیزم) است که خلاف شهود است چراکه به نظر می‌آید اجزا مقدم بر کل هستند نه بالعکس. شافر می‌گوید در واقع تقدم جز بر کل در ترکیبات غیر اتحادی است که جزء بر کل مقدم است ولی در جایی که این اتحاد واقعی وجود داشته باشد مثل ارگانسیم بدن، به نظر می‌آید بدن بر اجزایش مقدم است، وقتی می‌خواهید بفهمید کلی او چیست باید بفهمید که بدن چیست؟

به نظر می‌آید دایره، مقدم بر نیم‌دایره است که بحث گسترده‌ای می‌طلبد.

**حضار:** روشن نیست که ایده شافر چه کمکی به بحث صادق‌سازی گزاره‌های صادق‌سالبه می‌کند؟! چون او می‌گوید رابطه صادق‌سازی یک رابطه گراندینگ است؛ درحالی‌که معما بر سر صادق‌ساز بود نه رابطه صادق‌سازی. یعنی بحث بر سر این بود که چه چیزی دارد صادق می‌کند؟ نه اینکه رابطه بین صادق‌ساز و صادق چیست؟

معما این بود که صادق‌ساز یک فکت است و در قضایای صادق‌سالبه فکت باید منفی باشد که شهوداً فکت منفی نداریم که راه‌حلی‌هایی داده شد که بعضی گفتند داریم و نداریم ...

حالا اگر کسی بگوید رابطه صادق‌سازی رابطه گراندینگ است مسئله را حل نمی‌کند.

و اینکه شافر می‌گوید تنها هویت بنیادین در جهان، خود جهان است و راه‌حلی می‌شود شبیه راه‌حل آرمسترانگ و تمامیت، که همه اشکالات بر آن وارد است.

بعد شما می‌خواستید از ایده گراندینگ استفاده بکنید برای توضیح‌دادن فکت‌های منفی! من نمی‌فهمیم تعبیر شافر چه نیازی بود! یک حشو و مطلب اضافه و انحرافی بود که گفته شد!

می‌توانستید مستقیماً بگویید واقعیت منفی به‌نحو مشتق و گراندشده بر روی واقعیت‌های بنیادین. و بعد می‌توانستید بگویید اشکالاتی وجود دارد.

روشن نیست که چطور واقعیت منفی بر فرض اینکه وجود داشته باشد که من نمی‌خواهم در آن مناقشه بکنم که ادعای بزرگی کردید و این روشنه که واقعیت منفی هست.

لذا بگویید چگونه واقعیت منفی گراند می‌شود بر واقعیت مثبت؟

**جلیلی:** فرض کنیم اگر واقعیت منفی هست چگونه بر واقعیت‌های مثبت سوار می‌شود؟ به نظر می‌رسد که همه مشکلاتی که در صدق هست قابل‌بازسازی برای طرح شما.

درباره نحوه گراندشدن هم بگویم اینجا بیان من راه‌حل نبود بلکه پیشنهاد است.

**حضار:** اساساً بحث در اصالت وجود و ماهیت، بحث گراندینگ است.

**جلیلی:** فکر من این است که سؤال شما ناظر بر همین است.

**حضار:** گراندینگ به حل مسئله واقعیت‌های منفی کمکی نمی‌کند که به نظر می‌رسد باهم ناسازگار است که مشکل از اینجا شروع می‌شود نه از بنیادین یا اشتقاقی بودن آن.

حتی اگر بگوییم اشتقاقی است، مشکل دیگری اضافه می‌شود که چگونه یک امر منفی بر یک امر مثبت گراند می‌شود؟ یعنی کمکی به مشکل نمی‌کند!

**جلیلی:** در مثال‌ها ما مثال‌های عدمی داریم. مثلاً وقتی می‌گوییم مرزهای بدن بر بدن گراند می‌شود، شهود می‌کنیم که بین مرزهای بدن و بدن، یک ربطی است، باز همین مرزهای بدن صدقش وجودی به آن معنای اکیدش نیست.

که برای عدم یک نوع تحقیقی را قایل شدیم به معنای اعم (نه به معنای اخصش)

**حضار:** مرزهای بدن (یا حفره‌های پنیر) چیزی جز به تعبیر سنتی ما، جسم تعلیمی یا آن کمیتی که سوار بر بدن (جوهر پنیر) شده است. طبق تعبیر سنتی آن عرض، سوار شده بر جوهر بدن که امری وجودی است و تعبیر به مرزهای بدن یک امر زبانی است.

**جلیلی:** استدلال فیاضی این است که در ناحیه‌ای که سبب وجود ندارد، بنابر اصل ارتفاع نقیضین باید یا وجود یا عدم سبب باشد...

یعنی وقتی ما در اینجا وجود سبب را نداریم، نمی‌شود که هر دو طرف نقیض نباشد و بالاخره باید یک طرفش باشد.

**حضار:** اگر گفتیم قضایای تحلیلی نیاز به صادق‌ساز ندارد، به نظر می‌رسد از ابتدای امر که بعضی از انتقادهایی که در راه حل طرد داشته‌ایم قابل پاسخ‌گویی است؛ قابل جمع نبودن رنگ آبی و رنگ قرمز که فرمودید یک قضیه سالبه است (که اشکال را دوباره زنده می‌کند) که پذیرفتیم قضایای تحلیلی صادق‌ساز نمی‌خواهد و این قضیه سالبه را که از قضیه تحلیلی گرفتیم اشکالی زنده نمی‌شود.

نکته دوم در همین استدلالی است که شما در واقع از گزاره شماره دوم، تقریری فرمودید، گفتید آنچه که موجود است ایجابی است، این در واقع بخش مهمی از استدلال نیست؛ چون منجر به مصادره می‌شود درحالی‌که ایشان شمول را می‌گوید و حال آنکه اگر بگوییم آنچه که موجود است نیست، به عبارتی آنچه که موجود است ایجابی است و ادعا کردیم یک قضیه تحلیلی است، به نظر می‌آید که این می‌شود بخشی از استدلال، و مصادره به مطلوب نمی‌شود یعنی در واقع آنچه که هست، هست، بلکه واقعیت منفی در واقع همان ناسازگاری است که دکتر طالقانی مطرح کردند را دارم می‌گویم. واقعیت منفی یعنی چیزی هست که نیست و این توضیح هم تقریر شما از مقدمه شماره دو ناکافی است چون مشکل سر همین است، چون که آن موجوده هست و این ادعا که گفتیم این قضیه خلاف شهود است، بخشی از استدلال و یک قضیه تحلیلی است.

**جلیلی:** قسمت اول فرمایش شما درست است. اگر شما بتوانید نشان بدهید که آن ناسازگاری یعنی آن گزاره‌ای که دارد آن ناسازگاری را بیان می‌کند، یک گزاره تحلیلی هست آن اشکال اول بر دیدگاه طرد مرتفع می‌شود. اگر شما بگویید که به فرض تحلیلی‌ها صادق‌ساز نمی‌خواهد آن اشکال مرتفع نمی‌شود ولی دو کار باید بکنیم، نشان بدید که این ناسازگاری تحلیلی است. این یک موضوع.

در باب فرمایش دوم آن چیزی که گفتند که استدلال نیست، استدلال در واقع برای واقعیت‌های منفی منظور بود نه آن نتیجه‌ای که خودش گرفت. اگر ما بپذیریم که آنچه که موجود است ایجابی است، پس دیگر چرا بحث می‌کنیم و خود مطلوب را ما داریم...

**جلیلی:** شما باید مقدمه دو را ثابت کنید که در جای خودش، اگر این را نشان بدهید دیگر نیاز به مقدمات دیگر نداریم.

بحث تمام است یعنی اگر شما بپذیرید آنچه که موجود است ایجابی است خود همین کافی است. نگاه کنید! ما و شما داریم یک چیز داریم می‌گوییم. عرض بنده این بود که اگر این را استدلالی در جهت نفی واقعیت‌های منفی تلقی کنیم مقدمه دو کافی است و اگر بتواند کسی مقدمه دو را ثابت کند دیگر نیازی به چیز دیگری نیست؛ اما اگر بگوییم که در واقع گزاره‌های سالبه برای صادق‌سازی‌شان نیاز به واقعیت ایجابی دارند، هر چهار مقدمه لازم است.

و اگر گفتیم این مقدمه اضافه و مصادره به مطلوب است از باب این است که بگوییم واقعیت منفی وجود ندارد که خود دو، این را دارد می‌گوید. عرض بنده این بود.

**حضار:** این راه‌حل شما رجوعی به راه حل دوم یعنی طرد نمی‌کند؟

**جلیلی:** طرد مبتنی بر این بود که یکسری واقعیت‌های ایجابی یکسری چیزهای دیگری را طرد می‌کنند و در اینجا چه چیزی را دارند طرد می‌کنند؟

من به نظرم این بیشتر شبیه راه‌حل تمامیت وضع امور است. یعنی وقتی شما می‌گویید تنها هویت بنیادین جهان است و آنچه هم که هست روی همین گراند می‌شود؛ پس آنچه که داریم تمام آن چیزی است که داریم و حالا اگر در این میان اسب شاخ‌داری نبود پس می‌توانیم بگوییم اسب شاخ‌دار موجود نیست؛ این یک گزاره صادق است. چون آنچه که داریم تمام آن چیزی هست که داریم.

**حضار:** اگر کسی این‌طور سؤال پرسد که آیا اعداد وجود دارند؟ و کسی بگوید وجود ندارند و ذهنی هستند و اینکه اعداد ذهنی هستند مستلزم وجود آرمان نیست.

**جلیلی:** اعداد ذهنی نیستند یعنی چه؟ یعنی اعداد به نحو ذهنی تحقق دارند، این را می‌گویید؟

**حضار:** این سؤال اینکه اعداد وجود دارند را شما می‌گویید درست نیست، من فکر می‌کنم در مفهوم وجود یک خلطی شده است. آیا اعداد وجود خارجی دارند یا وجود ذهنی؟ اگر اعداد وجود دارند منظور چیست؟

**جلیلی:** سؤال را این‌طور بازسازی کنیم که آیا اعداد به‌نحو خارجی وجود دارند یا به‌نحو ذهنی؟ این سؤال اصلی اعداد است که اگر این باشد حرف آنها هم همین بود یعنی سؤال اصلی سر نحوه وجود اعداد است: ذهنی است، یا خارجی است.

**حضار:** اگر بگوییم اعداد وجود ندارند چراکه ذهنی هستند، آیا این درست است؟

**جلیلی:** اگر بگویید وجود خارجی است نه اشتباه نیست، ولی اگر بگویید مطلق تحقق است می‌گوییم چطور می‌شود در ذهن وجود داشته باشد ولی مطلق تحقق را نداشته باشد که این یک جمله متناقضی است که در نهایت برمی‌گردد به نحوه وجود که آیا ذهنی است یا خارجی.